

ظهور کردند که مردم راه مبارزات قهرآمیز، صحن پرستی و فرهنگ توده‌ای را تجویز میکردند، شامران و نویسندگان ظهور کردند که مردم را به گوشه نشینی و درهشی دعوت کرده و پیشنهاداتی چون "بخال هندپنرخشم سرفند و بخارا" را زمره میکردند، "خق به یار" بجای "خق به ظم" "شمت" گرفت، بجای فرمظیان، سهد جاگان و سرخ جاگان معادل درهشی و دسته‌های نقشبند به و ششاه نعمت‌اللهی ظهور کردند.

علیرغم این روال و تن دادن محمد خوارزمشاه و اتابکان فارس به انقیاد طی در مقابل مغول‌ها مردم ایران هیچگاه از پایداری در برابر حماوزان و بیگانگان باز نلستادند، مقاومت و مبارزات مردم دوباره شکل قهرآمیز گرفته و تدبیرا قیام مسلحانه جنبه غالب پیدا کرد، یکی از معروفترین این قیام‌ها خیزش قهرآمیز تاراج در بخارا علیه حماوزین مغولی بود، اکثر این مبارزات غصلت اسلامی داشته و در اساس هدفشان اخراج حماوزین و آزادی از انقیاد قوسی و طی بود، روحیه بیگار جو و مبارزاتی طبعی بیخ تمایز کلاسیک مغولها و نفوذ الهای محلی بطوری سرتاسری گشت که حتی به تعلیمات و مدارس بعضی از شعب تصوف نفوذ کرده و در آثار ادبی و فلسفی آنها همکس گشت، نفوذ طرز تفکر مبارز جهانیه چنان در داخل عرفان و تصوف ریشه دواند که بالاخره به انشعاب بزرگی در دین سولیمان منجر گردید، امر شمشیر کشی "و" دادن سر به دار، دوباره در مقابل شعائر تندیر آجیز "در خود فرورفتن" و "دادن سر به باد" و "قرار گرفتن سولی واقعی کسی شد که در راه خلق جان سپارد و مجاهد شود، طالعتهین نمونه این نوع مبارزات در جنبش قهرآمیز سرداران در قرن چهاردهم میلادی نمودار گشت، مغولان که در خطه خراسان بهتر از حد ظلم و ستم روا داشته و اموال مردم را تاراج میکردند بالاخره باعث ظهور و قیام تاریخی و خونین سرداران گشتند، ظهور و مبارزات طولانی و توده‌ای سرداران یکی از غسی ترین و عالیترین نوع مبارزات قهرآمیز در تاریخ ایران قبل از نفوذ امپریالیسم محسوب میشود، در این قیام به روشی خشونت و نفرت دهقانان که اکثرا شیعه بودند علیه مالکین مغول و محلی منعکس است، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد خوانی که در عصر سرداران زندگی میکرد، در کتاب خود به اتمام بعمل فصحی ظهور و تکامل این قیام تاریخی را بطور کامل شرح کرده و در ضمن طرز تفکر و اندیشه‌های رهبران سرداران را نیز مورد بررسی قرار داده است.

فصیح خوانی در این کتاب چنین آثار جنبش سرداران را نقل میکند "ایلچی" (فرستاده نماینده

و مأمور مالیات لنگوی در خانه حسن و حسین حمزه - از ادالی دهکده باشتین در خرامان - رحمت
 اقامت افکندند. " و از آنان شراب و "شاهد" (از آن خواستند و در رفتار خود نه تنها ساجد و نیز خوی
 کرده بلکه بی حرمتی نیز نمودند. یکی از دو برادر قدری شراب آورد و وقتی که این مأمورین دست شدند
 "شاهد" خواستند و کار بی حرمتی را معاشی رساندند که "عزیزان از زبان ایشان را خواستند
 بآردان حمزه که از دهقانان قدیمی و صاحب حرمت دهکده بود نه گفتند دیگر "حمل این بگ
 نتوانند" و "بگذار سر ما به دار برود." ششمین از تمام کشیدند و هر پنج تن مغول را "به درت داخل
 کردند" و از خانه بیرون آمده و فریاد کشیدند که "یا ایها الناس ما سر به دار" مددیم و قیام
 بدین طریق آغاز گشت.

تمام سرداران آنقدر رقت‌آمیز و توده‌ای بود که مغول‌ها بعد از آن تسلط خود را در ایران رقتسه
 رفته از دست دادند و در جریان مبارزات مردم در نقاط مختلف ایران دوباره دولتهای نیمه مستقل ایران
 شروع به رشد کردند. ۱۸

با اینکه با شورش توده‌ها و ضربه ای که سرداران بر بکر مغولها وارد ساختند سطره آنها بهایان
 رسید ولیکن ایران برای مدتها از تاخت و تاز بیگانگان بهره حمله تبه‌رنگ از سوی آسهای مرکزی صون
 نماند. باید خاطر نشان ساخت که مبارزه علیه مغولان مردم ایران را صاحب تجربه و آیدیده ساخت.
 در نتیجه در زمان تسلط تیموریان که از سال ۱۳۶۰ تا پایان قرن پانزدهم در ایران طول کشید مردم
 ایران به مبارزات خود علیه خارجی‌ها در راه استقلال ایران ادامه دادند.

با اینکه این جنبش‌ها اساساً ضد فئودالی و علیه استوکراسی زمین‌داری بود ولی برخلاف اروپا با مبارزات
 رهائی بخش (استقلال طلبانه) آگه خورده و عموماً نیز رهبری بی‌چیزان شهری و ستمدگان پیشه ور
 رهبری میشد. مطالعه دقیق این جنبش‌ها نشان میدهد که در این دوره از نیمه قرن چهاردهم تا
 پایان قرن پانزدهم در جامعه ایران دو تضاد عمده وجود داشت که حل یکی بدون حل دیگری امکان
 نداشت:

۱- تضاد ایرانیان با آن بیگانگان زمامدار که با حملات خود بهره از سوی آسهای مرکزی بر ایران مسلط
 می‌شدند و مهم‌ترین آنها همان تیموریان و جانشینانش بودند.

۲- تضاد با احکام و امران محلی و بومی که با آن قدرتهای خارجی بخاطر حفظ زمین‌های بزرگ و دیگر

اعضای طبقاتی مصالحه کرده و انعقاد قومی را پذیرا شده بودند * در نتیجه جنبش‌های این دوره به روشنی دارای ماهیت قومی و ضد اشرافیت ملای بود * ما در معرفی مبارزات مردم ایران علیه سواد بغداد از جنبش‌هایی بعنوان بزرگترین جنبش علیه اشرافیت نفوذی، یکی به بغداد و سراسر جنبش سرداران بعنوان جنبش بزرگ علیه اشرافیت اسارت‌بار مقبول صحبت کردیم * در اینجا به شرح جنبش حروفیان به عنوان بزرگترین جنبش ضد تصویبان در ایران می‌پردازیم *

حروفیان فرقه‌ای بودند که اعتقاد شدید به خواص حروف داشتند * اینان برای استقرار رژیم برابر^ی و مساوات سرنگونی رژیم تصویبان را از طریق قیام مسلحانه تبلیغ می‌کردند * حروفیان و جنبش آنان که به اسم حروفیه در تاریخ معروف گشت اصلاً از فرق شیعه بودند این جنبش به سرعت در سراسر ایران علیه تصویبان و در ترکیه عثمانی و سوریه بسط یافت * رهبر این جنبش مولانا فضل‌الله استرآبادی معروف به نعمی بود که بعد از دستگیری بدست خود میرانشاه پسر امیر تیموکوزگان، در سال ۸۰۴ هجری قمری کشته شد * نعمی پیشه ور فقیر و در عین حال دانشمند و عالم مذاهب بود * ۱۹

حروفیون به شهباز امام دوازدهم مهدی اعتقاد داشتند و سرنگونی رژیم بیگانه و ارسات انگیز تصویبان^ی را در تحت رهبری او انتظار می‌دیدند *

حروفیان به دیگر ائمه شیعه * مخصوصاً به حضرت علی * عشق و ارادت می‌ورزیدند * خود فضل‌الله استرآبادی شعری در ستایش از علی دارد که چنین می‌گوید :

قطب عالم مرد معنی بوالحسن

سیرت و آئین او شد پیرو من

و نیز شاعر بزرگ آذری * نسیمی شهبازی * که از هنرمندان بزرگ جنبش حروفیه بوده و بدستور حاکم جلالت کشته شد در مدح علی چنین سروده است : ۲۰

بجز خدا که شناسد چنانکه هست علی

بجز علی که شناسد چنانکه هست علی

با اینکه حروفیون یکی بعد از دیگری دستگیر شده و بقتل رسیدند ولیکن بهر آن آنان مبارزه را علیه تصویبان و دیگر حاکم بیگانه در سراسر ایران ادامه دادند و در راه استقلال ایران گوشندگان زیادی جنبش‌های بزرگ مثل جنبش "نقطه" و "بکاشمه" و "پسغامیان" را رهبری کردند بالاخره صفحه‌ها،

که خود بخشی از صفوفان ششمین بدست بودند. تحت رهبری شیخ صفی‌الدین اردبیلی انجام کرده و در آغاز قرن شانزدهم (۱۵۰۲) سراسر ایران را تحت یک دولت متحد‌الشکل متحد ساختند.

صفویه با تکیه به ایدئولوژی اکثریت دهقانان ایران (شیعه) توانست ارتش مجهزی بوجود آورد. و در ایران بعد از قزلباشان و پورشاهیان و دیگر قبایل آسیای مرکزی یک دولت واحد یعنی فتوح‌المسلم سلطنتی را بوجود آورد. آنها با تکیه به دهقانان ایران که استخوان‌بند نیروهای نظامیان را تشکیل می‌دادند، توانستند در مقابل هجوم و کشورگشایی امپریوری عثمانی مقاومت کرده و من به انضباط قوی و طرفدارانند. با حفظ استقلال ایران بعنوان یک کشور مستقل آسیای دولت صفویه برای مدت درازی با حفظ اقتدار خود توانست با کشورهای اروپایی وارد مبادلات تجارتی و سیاسی و نظامی گشته و حاکمیت خود را در مقابل پورشش امان اقتصادی و تجاری استعمارگران اروپایی حفظ نماید.

رابطه اجتماعی - اقتصادی در این دوره که نزدیک به دو قرن طول کشید، تفاوت ماهوی با دوره - های قبل از حمله مغولان نداشت. صفویان در واقع شکل روابط فتوح‌الدین را تغییر داده و توانستند در ایران متحد و فتوح‌المسلم سلطنتی را ایجاد کنند. در دوره صفویه روابط بازرگانی و مبادلات سیاسی ایران به میزان قابل توجهی با کشورهای روسیه و دیگر کشورهای اروپایی توسعه یافت. ناگفته نماند که بازرگانان ایران که در واقع سرمایه داری تجاری ایران را تشکیل می‌دادند، برخلاف سرمایه داران اروپا به زمین داران بزرگ وابستگی سیاسی داشتند. در دوران صفویه در ایران زمین داران از چهار گروه تشکیل شدند:

- ۱- سران قبایل چادرنشین و ایلات که سران قزلباش در همان این مائکین نظام مہمی را دارا بودند و در داخل نیروهای نظامی نیز نقش حساسی بازی می‌کردند.
 - ۲- روسای سلسله های پشیمان ایرانی و فتوح‌الهای اسکان یافته و شهرنشین محلی که عمدتاً رهبری ایلات مختلف ایران را تشکیل می‌دادند.
 - ۳- روحانیان قشری که با اشاء تشیع صفویه و تبلیغ تساهل و رومنه خوانی و تمیزه برای خود نظام و منزلتی در داخل طبقات حاکمه اخذ کرده بودند.
 - ۴- بورژوازی های نظامی و دولتی که در واقع صاحب زمین های زیادی بودند.
- واحد مشترک و رهبر مشترک این چهار گروه را شاه و دیارشان تشکیل می‌داد.

صفحه ها با اینکه توانستند ایران را از یوغ امپراطوری عثمانی نجات دادند و انعقاد ملی را رد کنند ، ولی در اثر مرق شدن در تجملات و زندگی اشرافی مختص نفوذالمسم دولتی ، تجاوز به حقوق اقلیت‌های ملی و دور شدن از خواستهای اکثریت دهقانان مرتکب جنایات نهادی علیه مردم شدند . ایران گشتند ، این روال که از اوایل قرن هفدهم شدت رواج پیدا کرد ، باعث بروز بثورتها و انقلابات دهقانان در نقاط مختلف ایران علیه صفویه گشت . این مبارزات با خصلت‌های مذهبی اساساً علیه مالکان ارض و حکام جنگلدار و دولت مرکز بوده و پایه های عظیم دهقانان داشتند . در دوران اوج گیری قهرمرد انقلابی صفویه در زمان شاه عباس ، در آذربایجان قیام دهقانان علیه فئودالها و ارباشان شاه عباس صورت گرفت . کوزاوغی بوقوع پیوست در سالهای بعد قیام خونین دهقانان ظالمان (۱۶۲۹) و مستر قهر آهنگر دهقانان در قره باغ به رهبری صمغلی بابا سرو صدای زیادی بوجود آورد . قیام تانخی حالان لر نیز در ادامه این قیام به شدت مبارزات مردم افزود . حماسه فولکلوریک " توفار قانلی عاشیق " و " شاه ماما " و مبارزه بین این دو شخصیت در واقع بیان هنری مبارزه خونینی است که در زمان سلطنت شاه عباسین دهقانان آذربایجان و در نبار سنگر و خونین صفویه جریان داشته است . ۲۳

آغاز نفوذ استعمارگران در ایران

در جریان نیمه دوم قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم ، صفویه ها بحضت ظلم و ستمی که بر اکثریت مردم ایران روا میداشتند ، پایه های توده ای را که قبلاً توانسته بودند در بین مردم اخذ نمایند ، رفته رفته از دست دادند . بحران های داخل که ناشی از بروز قیام های متعدد دهقانان بود و گرویدن پادشاهان ایران به دعا خوانی و درویشی و سنگری علیه اقلیت های ملی ، زمینه را برای تضعف و زوال دولت آماده ساخت . این شرایط باعث شد که درهای ایران برو کشورهای استعماری اروپایی که برای نفوذ و اخذ امتیازات تجاری و اقتصادی ، سخت به رقابت برخاسته بودند ، باز شود .

کشور ایران از اوایل قرن شانزدهم میلادی توجه نیروهای استعمارگران اروپایی ، مخصوصاً بریتانیایی ها و هلندی ها و در جریان قرن هجدهم انگلیس ها و فرانسوی ها و روسها را بخود جلب کرد . چون ایران دارای راههای تجاری مناسب و منابع طبیعی و سهمی بود ، شرکت های اروپایی در گرفتن امتیازات اقتصادی و تجارتی دست به رقابت های قابل ملاحظه ای زدند و برای ایران بخصوص در رابطه با نیروی امپراطوری عثمانی ارزش بسیار بیشتری میسائل بودند . ولی تا زمانیکه صفویه ها در ایران با پایه های توده ای خود قدرت را در دست داشتند هیچکدام از این نیروهای اروپایی نتوانستند بطور قابل ملاحظه و پلانارزی

در این زمان موسم طبقاتی ثنودالی، که شاهان مغویه و سران قزلباشی بعد از مدتها توانسته بودند

در ایران در شکل ثنودالسم دولتی - سلطنتی مستقر سازند، در بطن خود ویژگی های اولیه اقتصاد

کالایی را رشد نسبی داده و باعث پیدایش هسته های اولیه سرمایه داری تجاری - ملی شود *

لیکن تضعیف حکومت مغویه در اوایل قرن هجدهم و حمله افغانها به ایران، شروع خانگی و تجزیه

طنبی (از ۱۷۲۲ تا ۱۷۸۵) راه را برای نفوذ و مداخلات استعمارگران اروپایی در ایران باز کرده و

مانع رشد ایران به یک کشور سرمایه داری شد. در جریان قرن هجدهم میلادی، ایران انحطاط اقتصادی

و فرهنگی بزرگی را گذراند. در این قرن عقب ماندگی و نزول نظام دوره آخر ثنودالی که با بقایای رسوم

" پادشاهی - ثنودالی " در میان ایلات و چادرنشینان آمیخته بود، به روشنی نمایان شد *

کشور ایران که زمانی از لحاظ اقتصادی و فرهنگ بسیار متکامل بود و نزدیک به سه قرن (از قرن نازدهم

تا سده دهم) اطالی بالاتراز کشورهای اروپایی داشته، در پایان قرن هجدهم به کشوری عقب مانده

تبدیل شد که از هیچ جهت با کشورهای اروپایی، سرمایه داری در آنجا به نظام غالب تبدیل شده

(مانند انگلستان و فرانسه) و با صرفت پیروز شود (روسیه و آلمان) مغایر نمی بود *

در تحت این شرایط تاریخی، ایران رفته رفته با نفوذ سرمایه های خارجی استقلال سیاسی و

اقتصادی خود را از دست داده و از اوایل قرن نوزدهم مخصوصاً بعد از جنگ های ایران و روس در

۱۸۱۲ و ۱۸۲۷ به جولانگاه رقابتهای خانان سوز امپراطوری انگلیس و تزارهای روسیه تبدیل شده و

نتیجتاً، از طریق وابسته کردن اقتصاد ایران به زائده ای از اقتصاد امپریالیستی، کشور ایران به یک کشور

نیمه مستعمره و وابسته تبدیل گشت. پادشاهان ایران و طبقات حاکمه که تا آن زمان پیوسته به استعمار

و ظلم علیه اکثریت مردم یعنی دهقانان و تبه دستان شهری معروف بودند، از آن زمان به بعد با قسوسول

انقلاب ملی و سرسپردگی به بهائیان، چنین فروش را نیز به دستمخت های طبقاتی خود افزودند *



فصل سوم :

پروسه نیمه مستعمره شدن ایران
و رقابت امپریالیستها
(از ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱)



مقدمه

در تاریخ معاصر ، در جریان مبارزه بخاطر کسب استقلال سیاسی ورهائی ملی تاریخ هر کشوری از جهان سوم در تحت تاثیر دو پدیده زهرین گسّه متقابلاً با هم رابطه دینامیک داشته اند ، شکل گرفته و رشد یافته است . الف- رقابت و تناسی امپریالیستها برای تسلط بر آن کشور به منظور مستعمره و یا نیمه مستعمره ساختن آن . ب- رشد جنبشهای استقلال طلبانه و رهائی بخش توسط مردم آن کشور علیه امپریالیسم (۱)

بررسی تاریخ سیاسی ایران از ۱۸۲۸ تا ۱۹۱۷ در مجموعه رقابتها و همکاریهای دولت انگلستان و روسیه تزاری برای وابسته ساختن ایران و مبارزات طولانی و توده‌ای مردم ایران، میتواند بعنوان یک نمونه جامع در مطالعه دو پدیده فوق الذکر محبوب گردد . تا آغاز انقلاب بلشویکی در روسیه (انقلاب کبیر اکتبر ، ۱۹۱۷) ، ایران یک قرن حولتگاه رقابت و تناسی خونین انگلیس و روسیه برای کسب قدرت در آسیا بود . در اثر توسعه طلبی امپراطوری تزارها از یک طرف و هجوم استعمار انگلیس از طرف دیگر در آسیا ، ایران نیز مانند چین ، تایلند (سیام) ، افغانستان ، مصر، یمن و اتیوپی (حبشه) بتدریج از یک کشور مستقل و خود کفائی اقتصادی تبدیل به یک نیمه مستعمره وابسته گشت . بریتانیا و روسیه با ذکر "احترام" به "تمامیت" ارضی و حاکمیت ملی ایران " در قراردادهای دولتی خود در عمل طرحهای استعمارگرانه خود را در ایران

بماده کرده و بالاخره در سال ۱۹۰۷ بطور رسمی ایران را به مناطق نفوذ
 بین خود تقسیم کردند. (۲) آنها بدین طریق خواستند که با سرکوب
 جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران در دوران پارتیزان
 از شیوع اندیشه‌های مترقی استقلال طلبانه و رهائی بخش به مستعمرانشان
 در هندوستان و آسیای مرکزی و خاورمیانه جلوگیری کنند. چون در این امر
 با شکست روبرو شدند، در سال ۱۹۱۱ ایران را از نظر نظامی نیز بطور
 فیزیکی اشغال کرده و در سالهای جنگ جهانی اول مشترکا "به سرکوب
 آزادیخواهان و استقلال طلبان دست زدند.

مفوض رژیم تزارها و بیروزی بلشویکها در روسیه به دوره "تفاهم"
 و تفاهم انگلیس و روسیه (از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۷) پایان بخشید. از این تاریخ
 به بعد، بلشویکها به رهبری لنین و پارتیزانهای نظامی روسیه را از
 ایران محطه کرده و در کل از جنبش استقلال طلبانه مردم ایران علیحدگی
 امپریالیسم انگلیس پیشنهاد کردند. (۳)

انگلیس که برای اولین بار پس از سالها رقابت و تفاهم با روسیه
 میدان را در صحنه سیاسی ایران از رقابت تاریخی خود خالی یافت، در صدد
 آمد که با ایجاد وابستگی کامل ایران، نه تنها بر منابع نفتی ایران که
 اهمیت استراتژیکی مهمی را در جنگ جهانی اول پیدا کرده بود، تسلط بیسند
 کند، بلکه از ایران بعنوان پایگاهی علیه روسیه، انقلابی نیز استفاده
 کند. مامورین انگلیس در سال ۱۹۱۹ عاخر ماندند، با طرح و اجرای کودتای
 ضد ملی فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند، ۱۲۹۹) رژیم استبدادی و موناکی
 فاشیستی دودمان پهلوی را در ایران سرکار آورده، و بدین وسیله ایران
 را به نیمه مستعمره خود در خاور میانه تبدیل ساختند.

در اینجا به تحلیل بعضی نظریات در باره "پروژه تاریخی تکامل
 کشورهای عقب مانده و نیمه مستعمره اشاره میکنیم تا بعداً به بررسی
 چگونگی نیمه مستعمره شدن ایران در چهارچوب این تحلیل شوریک بپردازیم.

دو نظر درباره جوامع عقب‌نگهداشته شده

در سی سال گذشته نظریات مختلفی در مورد چگونگی صورت‌بندی اقتصادی اجتماعی و نحوه تولیدی کشورهای جهان سوم از طرف محققین و جامعه‌شناسان سیاسی ارائه داده شده است. بحث عمده بر سر این مسئله کلیدی است که آیا این کشورها که امروز بنام جهان سوم خوانده میشوند، هنوز هم دارای صورت‌بندی و نحوه تولیدی قبل از سرمایه‌داری یعنی "نیمه‌فئودال، نیمه-مستعمره" میباشند و یا یک تغییر ماهوی در این جوامع رخ داده و نحوه تولید و سیستم "سرمایه‌داری وابسته" غلبه پیدا کرده و جانشین سیستم قبلی گشته است. اهمیت این بحث به تئوری محدود نمیشود زیرا این دو تحلیل متفاوت منجر به ارائه راه‌های سیاسی متفاوتی نیز میگردد. بعضیها معتقدند که کشورهای جهان سوم در طول تاریخ مراحل تکامل طبیعی خود را طی کرده و به نظامهای فئودالی یا ویژه‌گیهای تاریخی و فرهنگی خود رسیده‌اند ولی در یک مرحله از تاریخ به جهت نفوذ و رقابت و تناسلی امپریالستیهای کشورهای توسعه یافته به جوامع وابسته و عقب‌افتاده تبدیل گشته و تا بحال نیز بطورکلی به همان شکل باقی مانده‌اند. صاحبان این نظریه استدلال میکنند که تحت این نوع شرایط تاریخی، جوامع اینچنینی کشورهای در طول تاریخ معاصر ماهیت دوگانه‌ای کسب کرده و نتیجتاً "به دو بخش متمایز از هم تقسیم گشته و تکامل مخصوص به خود و جداگانه‌ای از نظر اقتصادی داشته‌اند. هر یک از این دو بخش با اینکه در داخل یک کشور ساکنند و مرزهای معلوم و معین قرار داشته‌اند، تاریخ جداگانه خود را با ساختمان اقتصادی و موقعیت فرهنگی و سیاسی نسبتاً جدا از دیگری و مشخصه خود را بوجود آورده‌اند. در این کشورها فقط یک بخش از اقتصاد کاملاً تحت تأثیر و نفوذ و هدایت نیروهای امپریالیستی قرار گرفته و در یک پروسه معینسی، دقیقاً "بعقلت وابستگی به امپریالیسم تبدیل به سرمایه‌داری مدرن" و نسبتاً پیشرفته گشته است. بخش دیگر کاملاً محرومانده و بر پایه بقایای نظام فئودالی و اقتصاد تک‌محصولی تکیه کرده، و به همین علت نیز کمتر

توسعه یافته است. (۴) در این نوع جوامع که با یک نوع "دوشیبت" و دوگانگی پیچیده، روبرو هستیم و سرمایه‌داری حتی در شکل وابستگی خود قادر نشده است بطور مستقل از دیگر طبقات ارتجاعی دیکتاتوری خود را اعمال کند و رژیم حاکم خاصیت "دیکتاتوری ضد خلقی" را دارا می‌باشد، تنها از طریق یک انقلاب از نوع جدید یعنی انقلاب دمکراتیک نوین می‌توان با وحدت نیروهای خلقی و ایجاد جبهه متحد، امپریالیسم را اخراج و طبقات حاکمه را شکست داده و تغییر اساسی را در این نوع جوامع بوجود آورد. گمبروه دیگر معتقدند که جوامع کشورهای جهان سوم دیگر تبدیل به جوامع سرمایه‌داری شده‌اند، زیرا این جوامع بخصوص در سی ساله اخیر توسط امپریالیستها و رقابتهای بی‌امان آنها در بست با بازار جهانی سرمایه‌داری، منتهی در حوزه‌های نفوذ مختلف درآمیخته‌اند. طرفداران این نظریه بر آن هستند که علت عقب ماندگی این جوامع ناشی از ماهیبت دوشیبت آنها نبوده بلکه ناشی از وابسته بودن آنها به کشورهای متروپول میباشد، و درست به همین علت (وابستگی) نظام این کشورها سرمایه‌داری است و دیکتاتوری حاکم نه از نوع "دیکتاتوری ضد خلق" بلکه "دیکتاتوری بورژوازی" است. بر طبق این تحلیل ایدئولوژیهای این نظریه نتیجه میگیرند که در این نوع جوامع چون "بورژوازی ملی" به تحلیل رفته و در یک پروسه سریع در واقع به اردوی "بورژوازی کمپرادور" این جوامع "ملحق" شده و زندگی و اقتصاد دهقانی نیز ریشه کن گشته صحبت از انقلاب دمکراتیک نوین در شکل وحدت چهار طبقه، خلقی (دهقانان و کارگران و خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) بهبود یافته و سی ربط بوده و باید از طریق انقلاب سوسیالیستی نه به ایجاد "دولت خلقی"، بلکه ملاقاطه به ایجاد "دولت سوسیالیستی" اقدام کرد. (۵)

تشریح جامع این نظریات از حومه، این نوشته خارج است ولی در اینجا توضیح پروسه تاریخی نیمه مستعمره شدن برخی از کشورهای جهان سوم بطور اعم میتواند به درک ما از چگونگی نیمه مستعمره شدن ایران کمک قابل ملاحظه‌ای کند.

کرده‌اند. اگرچه به نظر میرسد که دولتهای موجود در این کشورها از خود مردم آن مملکت و بومی بوده‌اند ولی اتخاذ سیاستهای اساسی و انتصاب مامورین عالی‌رتبه در این کشورها عمدتاً به دستور امپریالیستهای گوناگون حاکم انجام گرفته است.

شرایط و عوامل مختلف تاریخی، موقعیت ژئوپولیتیکی و اقتصادی دلایل ریشه‌ای نیمه‌مستعمره شدن ایران، اندونزی، تایلند، چین، مصر، افغانستان و یمن بوده‌اند. (۷) سرمایه‌داران اروپایی در یک پروسه دست‌اندازی و نفوذ به این کشورها، این جوامع را که در مرحله تکاملی ماقبل سرمایه‌داری خود بودند، بسوی خود کشیدند. البته نه به خاطر تبدیل آنها به جوامع سرمایه‌داری بلکه بمنظور به خدمت درآوردن این جوامع به نفع مراکز سرمایه‌داری کشورهای متروپل. (۸) ماهیت این جوامع ماقبل سرمایه‌داری، منابع موجود طبیعی و مخصوصاً معدنی در این جوامع و رقابت امپریالیستها برای تقسیم این کشورها بصورت مستعمرات و به عنوان مناطق نفوذ خود، عوامل اساسی جذب این جوامع به مراکز سرمایه‌داری کشورهای متروپل محسوب میشوند.

اگر به نقشه جغرافیای سیاسی جهان نظری افکنیم، متوجه میشویم که کشورهای نیمه‌مستعمره معمولاً در مناطقی واقع شده‌اند که نقطه تلاقی کشورهای سرمایه‌داری رقیب را تشکیل میدهند. به نفع امپریالیستهای رقیب بود که این کشورها را بطور کامل تسخیر نکنند، در نتیجه از طریق سازش و تئانی بین خود، کشورهای امپریالیستی طبقه حاکمه بومی را در قدرت دولتی نگهداشتند تا به حکومت وابسته خود ادامه دهند و به این وسیله از بروز جنگهای نظامی بین دو کشور امپریالیستی جلوگیری نمایند. البته در این نوع شرایط جغرافیایی و تاریخی نفع امپریالیستهای رقیب بود که این کشورها را بجای اینکه تسخیر بکنند، توسط طبقه حاکمه بومی کنترل کرده و وابسته به حوزه نفوذ سیاسی و اقتصادی خود سازند. تا بدینوسیله از تلاقی و تعادم نیروهای نظامی خود جلوگیری نمایند. بطور مثال کشور تایلند نه توسط انگلیس که بر سراسر برمه و هندوستان تسلط

استعماری داشت بطور فیزیکی مستعمره گشت و به نوبت فرانسه که بر سراسر هندوچین تسلط داشت، در عوض انگلیس و فرانسه از طریق تئانی و سازش به نفع خود دیدند که تا بلند توسط رژیم سلطنتی بومی آن کشور اداره شود تا بدینوسیله از تعادم و تلافی نیروهای نظامی انگلیس و فرانسه در آن بخش از آسیای جنوب شرقی جلوگیری شود. در نتیجه سالها تا بلند بعنوان بگ نیمه مستعمره بین مستعمرات انگلیس و مستعمرات فرانسه نقش یک "ابالت میانجی" را بعهده داشت که درست بخاطر سازش و تئانی دو کشور امپریالیستی تعیین شده بود.

مقایسه رژیمهای سلطنتی در ایران، تا بلند، اتیوپی و چین و افغانستان و مصر و یمن نشان میدهد که طبقات حاکمه بومی در این کشورها در دوره‌های مختلف نقش "دروازه بان" و "ژاندارم" را در نفوذ و توسعه کشورهای امپریالیستی به سرزمینهای مناطق مختلف آفریقا و آسیا در حول و حوش این نیمه مستعمرات ایفا کرده‌اند. پیرویه نفوذ امپریالیسم به این جوامع و تسلط تدریجی بر تمام امور اقتصادی و سیاسی این کشورها دارای نکات برجسته مشترک میباشد. در اکثر موارد هدف رخنه و تسلط این نبوده است که این جوامع را به کشورهای سرمایه‌داری صنعتی تبدیل سازند. بلکه بعکس هدف اصلی نیروهای امپریالیستی استثمار منابع طبیعی و انسانی و کنترل آنها به طرق مختلف در جهت به خدمتگزار دادن آنها به مراکز سرمایه‌داری مالی و متفوق بود. (۹)

بریتانیا، روسیه، فرانسه و سایر قدرتهای اروپایی برای رسیدن به اهداف خود از ابزار نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی استفاده میکردند و این پیرویه در دو مرحله مختلف و در عین حال مربوط به هم اتفاق افتاد. در مرحله اول یعنی از ۱۸۱۵ تا ۱۸۸۴ قدرتهای استعمارگر با حمله‌های نظامی و کشورگشایی اکثر این جوامع را تحت کنترل خود در آوردند. در مرحله دوم یعنی بعد از سال ۱۸۸۴، هدفهای سیاسی و نظامی با منافع مالی و اقتصادی تلفیق گردیده و دوران استثمار اقتصادی و امتیاز گیری آغاز میگردد. هدف اصلی در هر دو دوره به هر صورت

تبدیل این جوامع به اقطاع وابسته به مراکز سرمایه‌داری در اروپا بود تا اینکه از مناسخ و بازارهای این جوامع به منظور انباشت و تجمع سرمایه و توسعه کشورهای متروپل استفاده گردد. در تحت این شرایط، رقابت بین امپریالیستها برای امتیازگیری و نفوذ از یک طرف و وابستگی تدریجی طبقات حاکمه بومی در این کشورها به کشورهای متروپل از طرف دیگر باعث شد که این جوامع بتوانند رشد طبیعی خود را بسوی سرمایه‌داری طی کنند و پروسه "سرمایه‌زدایی" که در این جوامع عقب افتاده به علت رقابت امپریالیستها بوجود آمده بود، باعث این شد که مردمان این جوامع در تحت استثمار اقتصادی شدید و فلاکت بار عقب نگه داشته شوند. (۱۰)

برتری نظامی بریتانیا، روسیه، تزاری، فرانسه و دیگر کشورهای سرمایه‌داری در مقایسه با نیروهای ارتشی غیر منظم و پراکنده بومی که از نظر تکنولوژی نظامی نیز بهینهایت عقب افتاده بودند، جنگهای تجاوزکارانه توسط این کشورهای پیشرفته را علیه ایران (درسالهای ۱۸۱۲ و ۱۸۲۷ و ۱۸۵۶)، چین (دردهه ۱۸۴۰ الی ۱۸۶۰)، افغانستان (۱۸۳۷ و ۱۸۸۰ - ۱۸۷۸)، تایلند (۱۹۰۴ و ۱۹۰۶ و ۱۹۰۹) و اشیویی (۱۸۹۱) سهل و آسان نمود. (۱۱)

این قدرتها نه تنها سرزمینهای بسیاری را اشغال کردند بلکه دست به ایجاد "مناطق نفوذ" خود در آفریقا و آسیا از طریق رقابت و تیانسی زدند. (۱۲)

وقتی که برقراری کنترل و هژمونی بر این کشورهای نیمه مستعمره از طریق انعقاد یک سری معاهدات سیاسی، نظامی، حقوقی و بازرگانی کامل شد، امپریالیستها رقیب از عناصر حاکم بومی که به دست نشانندگان مطلق تبدیل شده بودند، بعنوان وسیله جهت استثمار اقتصادی و شتم ملی مردمان این جوامع استفاده کردند. در واقع سرمایه‌داران وابسته (کمپرادورها) مالکین بزرگ، روسای قبایل و شاهان فاسد این کشورها همان وظایفی را که بوروکراسی استعماری در سرزمینهای مستعمره کامل انجام میدادند، در کشورهای نیمه مستعمره بعهده گرفتند. (۱۳)

علاوه بر اینها، کشورهای امپریالیستی برای دست یافتن به اهداف خود

تمام این کشورها را مجبور به امضای قراردادهای غیر عادلانه متعددی کردند که به موجب آنها این جوامع استقلال خود را در زمینه‌های وسائط نقلیه و مخابراتی نیز از دست داده و کشورهای امپریالیستی به آسانی با تنظیم و تهدید طبقات حاکمه در این جوامع امتیاز تاسیس پایگاه‌های زمینی و دریایی و بعداً "هواشی را در این کشورها بدست آوردند. بدنبال این نوع نفوذ و توسعه، مدیران و مشاوران خارجی بتدریج در مشاغل حساس نظامی و مالی و اداری منجمله در زمینه‌های ارتباطات حمل و نقل نیز نفوذ کردند تا اطمینان حاصل کنند که کمپرادورهای بومی وظایفشان را با وفاداری به این و پاتن امپریالیست، رقیب به نحو احسن انجام می‌دهند.

این پروسه تاریخی یعنی نفوذ و توسعه، هژمونی کشورهای امپریالیستی که بعد از کنگره وین (۱۸۱۵) شروع شد و در ربع آخر قرن نوزدهم به اقصای نقاط آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین رسید، عواقب اقتصادی و سیاسی بیشماری را در آنها درمراکز سرمایه‌داری اروپا (کشورهای متروپل) بار آورد بلکه در هر یک از این جوامع آسیایی و آفریقایی نیز منجر به تغییر و تحولات قابل ملاحظه‌ای گشت. (۱۴)

بررسی نحوه‌های تولیدی که در این جوامع تدریجاً در تحت تاثیر نفوذ امپریالیسم یعنی سرمایه، مالی بوجود آمدند، از حوصله این مقاله خارج است. تنها کافی است تذکر داده شود که همه این کشورها از پروسه‌ای گذشتند که "نیمه مستعمره شدن" (۱۵) و یا "توسعه نیافتگی" (۱۶) خوانده میشوند. این پروسه، نیمه مستعمره شدن که نتیجه رخنه امپریالیست‌های در حال رقابت در این جوامع آسیایی و آفریقایی بود، عموماً منجر به یک رشته تحولات سیاسی و اقتصادی گشت. (۱۷)

اول: آغاز "مدرنیزاسیون" در این کشورها با اعمال الگوها و چهار چوبهایی که اکثراً ریشه‌ها و خاصیت‌های غربی داشتند مشخص و همراه بود. از طریق استثمار اقتصادی و تجاوز فرهنگی و ستم ملی، قدرتهای بزرگ اروپا نه تنها قشری از سرمایه‌داران وابسته در این جوامع بوجود آوردند، بلکه زمینه را بطور ضمنی جهت پیشبرد سیاست "روپاشی کردن" و "غربی کردن"

عادات و رسوم زندگی شهرنشینان مرفه فراهم آوردند. در دراز مدت نفوذ امپریالیستها در این جوامع و اشتباهی روزافزون شهرنشینان برای کالاهای تولیدی سرمایه‌داران متروپل به تفضلی که بین بخش شهر و بخش روستا در این جوامع وجود داشت شدت بخشید. امروز در این جوامع ما شاهد یک نوع نظام اقتصادی دوگانه هستیم.

دوم: اگرچه رقابت و تنافی بین مراکز سرمایه‌داری کشورهای متروپل استقلال ظاهری و ارض این جوامع را حفظ کرد ولی اساساً باعث تضعیف ساختمان اقتصادی - اجتماعی این جوامع گردید. شاهان فاسد و مستبد (که در جریان به انقیاد ملی نیز تن دادند) روی قبايل و بخش سرمایه‌داران بزرگ وابسته به بازارهای بین‌المللی کارتلها بتدریج به دست‌نشانندگان و دروازه‌بانان امپریالیستها در این کشورها تبدیل گشتند. دسائیس و توطئه‌های امپریالیستها بخصوص رقابت بریتانیا و روسیه تزاری به منظور استیلای فتن بر آسیا و آفریقا باعث بروز جنگهای داخلی در این جوامع گردیده و در نتیجه بحرانهای سیاسی و آشوب و عدم توسعه اقتصادی این کشورها را تسریع و تشدید نمود.

سوم: وابستگی این جوامع به بازارهای جهانی سرمایه‌داری، نقطه شروع اقتصاد تک‌محمولی این جوامع و نیز از بین رفتن صنایع داخلی و سنتی به علت ورود کالاهای ماشینی ارزان از این مراکز به این جوامع بود. این وابستگی همچنین بوسیله اتکاء طبقات حاکمه بومی سنتی به اربابهای خارجی، ریشه کن شدن خانمانسوز زندگی دهقانی، رشد جمعیتها بجهت هجوم دهقانان بسوی شهرها و سکونت فلاکت‌بار در زاغه‌ها و بیفوله‌ها عمیقتر گردید. لذا وابستگی اجتماعی - اقتصادی این جوامع سنتی به مراکز امپریالیستی بعنوان یک عاملی در روابط بین‌المللی نیروهای امپریالیستی مصوب گردید. کنترل موه‌سات مالی مانند بانکها، ادارات گمرک و بازارهای داخلی و همچنین مالکیت بر وسائل عمده حمل و نقل و مخابرات و منابع طبیعی و معدنی توسط قدرتهای بزرگ، نهایتاً باعث شد که اقتصاد داخلی این جوامع تابعی از اقتصاد مراکز سرمایه‌داری جهانی گردد.

چهارم: نفوذ اقتصادی - اجتماعی امپریالیسم ناشیر زیادی برترکیب - بندی و شکل طبقات در این حوامع گذاشت. هژمونی استعمارگران در این حوامع غیر بررسی از رشد سرمایه‌داری ملی مستقل بطور قابل توجهی جلوگیری کرده و در عوض قشری از سرمایه‌داران را کاملاً به خود وابسته ساختند. بغیر از این کمپرادورها، امپریالیستها از اربابان فئودال و روش‌سای قبایل بمسوان ابزار اصلی برای پیشبرد سیاست سیطره جویانه خود در این کشورها استفاده کردند.

بدین نکل که بیک قدرت استعماری پس از نفوذ و بسط قدرت خود در این نوع حوامع اول خود را با قشر حاکمه موجود در ساخت اجتماعی، اربابان فئودال و سرمایه‌داران علیه اکثریت مردم متحد میکند. استعمار در همه جا سعی میکند که اشکال استعماری را که پایه وجودی این متحدین مرتعش میباشد، حفظ نماید. (۱۸)

اگر چه افشار وابسته به بیگانگان از روابط ضد ملی خود سود میبرند ولی بتدریج در شرایط نیمی مستعمره شرایط اجتماعی - اقتصادی برای اکثریت مردم این حوامع زبان آور و طاقت فرسا میگردد. تضعیف کشاورزی منکی به خود در روستاها و تخریب منابع دستی در شهرها به جهت هجوم کالاهای خارجی ایران نتیجه ضرباتی هستند که بر ساخت کشاورزی در روستاها و صنعتگری در شهرها فرود آمده و باعث عقب ماندگی اقتصادی این حوامع میگردد.

در نتیجه نفوذ قدرتهای بزرگ در این حوامع سنتی، طبقه حاکمه و نخبه (یعنی مالکین بزرگ، روش‌سای قبایل، بعضی مقامات عالیه مرتبه مذهبی بوروکراتهای نظامی و دولتی و سرمایه‌داران وابسته و روشنفکران ارتجاعی) در صحنه اجتماعی این حوامع ظهور میکنند. بعد از مدتی این طبقات وابسته از نظر سرمایه‌داران سنتی و ملی و روشنفکران متحد به خلق و مذهب - سون انقلابی و مترقی و مسلماً کارگران و دهقانان به عنوان غریزه و ضد ملی شناخته شده و بطور عام بدنام میگردد و به نیروهای ضد خلق معروف میشوند.

پنجم: بالاخره، معرفی تکنولوژی نامناسب اروپایی، روشهای تعلیم

و تربیت و آموزش بی ربط و اصول و مقررات اداری ناما، نوس همراه با
بیدایش و نضج نیروهای اجتماعی نوین (پرولتاریا ، سرمایه‌داری متوسط ملی
و روشنفکران انقلابی) علاوه گسترش روزافزون رقابت بین امپریالیست‌ها
باعث توسعه، ناموزون اقتصادی - اجتماعی "دوالیته" یعنی " دوگانگی"
در این جوامع نیمه مستعمره میگردد. تضاد شدید بین شهر و روستا، از هم
پاشیدگی بیشتر نهادهای سنتی، ایجاد محیط مناسب برای رشد و ارتقاء
آگاهیهای ملی و طبقاتی، زمینه را برای آغاز جنبش‌های رهاشبخش ملی
در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین مهیا می‌سازد.

بررسی ۷۰ سال گذشته نیمه مستعمرات نشان میدهد که شرایط مشخص این
جوامع شکل ویژه‌ای به جنبشهای رهاش بخش در چین، ژاپن، هند، افغانستان، مصر
و یمن و انبوهی داد. توسعه اقتصادی - اجتماعی ناموزون، ناهمگونی
عوامل ذهنی در این جوامع (در زمینه‌های رهبری و ایدئولوژیکی) و
برخوردهای متفاوت به امر وحدت یکپارچه خلق در درون این جوامع، و
دسیسه‌های مستد و رقابت و تبانی قدرتهای بزرگ و تغییرات در نیرومندیهای
بین‌المللی در سطح جهانی و منطقه‌ای، عواملی بودند که باعث پیروزی این
انقلابات در بعضی از کشورها (مثل چین) و شکست این جنبشهای انقلابی
در بعضی کشورهای دیگر (مثل ایران) گردیدند. در کشورهایی که این
جنبشها شکست خوردند، آشوب‌سای و عدم وحدت بین نیروهای خلقی، زمینه
را فراهم ساخت که امپریالیستها بوسیله تنها نیروی اجتماعی سازمان
یافته یعنی ارتش، قدرت را از طریق کودتا در دست گرفته و با کنترل
سیاسی منافع امپریالیستها را حفظ نماید.

در برنو این تحلیل و چهارچوب عام، در اینجا به بررسی نفوذ و توسعه
رقابت‌های دول خارجی در ایران میپردازیم و در جریان این بررسی خطوط
برجسته، پروسه، نیمه مستعمره شدن ایران را در دوره ۱۸۲۸ تا ۱۹۲۱ مورد
تحلیل قرار میدهم.

گذشته تاریخی فعالیتهای تجارتي استعمارگران اروپايي در ايران به دوره صفويه (که از ۱۵۰۲ تا ۱۷۲۲ در ايران حکومت ميکردند) ميرسد . در اين دوره ، ايرانيها که قادر به مقاومت در برابر نفوذ استعمارگران خارجي بودند ، با آنها روابط بازرگاني برپايه منافع متقابل برقرار نموده و کالاهای ساخته شده ايراني را به کشورهای اروپايي صادر ميکردند . (۱۹)

بعد از حمله افغانها و سرنگوني دولت صفويه ، ايران در پروسسه رقابتهای فئودالي و قبیلهای قرار گرفت که اين امر زمينه را برای نفوذ استعمارگران و رقابت آنها در ايران فراهم ساخت . دوره بعد از سقوط حکومت صفويه معادفا آغاز تجزيه ايران و شيوع بحران در نهادهای سياسي و اقتصادي - اجتماعي است ، که با جنگهای داخلي بين سران فئودال ايالات مختلف مشخص ميشود . در واقع بيژهگی ايران از ۱۷۲۲ تا ۱۷۷۵ تشديد نيافتهای سياسي و نظامي بين خانهای رقيب و جنگهای ملوک الطوايفي است که بتدریج شرايط را برای نفوذ و رقابت استعمارگران به ايران در قرن نوزدهم فراهم کرد . ناگفته نماند که ايران مدتها قبل مخصوصاً در دوره صفويه مورد توجه کشورهای اروپايي قرار گرفته بود . (۲۰)

در اين دوره کشور ايران به جهت موقعيت جغرافيايي و داشتن منابع طبيعي دوباره مثل گذشته به مرکز مبادلات تجارتي بين شرق و غرب تبديل شده بود . امطعههای مناطق مختلف آسيای شرق دور و جنوب (بخصوص چين و هندوستان) پس از عبور از راههای ايران از طريق دريای سپاه ، خليج فارس و دريای سرخ به کشورهای اروپايي فرستاده ميشد و بالعکس مال التجارههای اروپايي غربي و روسيه ، تزاري نيز بوسيله تجار عرب و با ارامنه از راههای تجارتي آن دوره وارد ايران ميگردید و پس از عبور از فلات ايران به نقاط مختلف آسيا فرستاده ميشد . آنچه که از خود ايران به عنوان امطعه تجارتي در اين دوره به اروپا صادر ميشد ، منجمله عسارت بودند از : ابريشم گيلان و شيروان ، پنبه ، پشم کرمان ، پارچههای زربفت

ایریشی ، پارچه‌های اصفهانی و سگهای قیمتی و فرش .

در این دوره اروپایی ها شدیداً برای نفوذ در ایران تقلا میکردند . در قرن شانزدهم ، پرتغالیها پس از پیدا کردن راه دریایی هند از طریق دماغه ، آمدن با نیروی دریایی که داشتند موفق شدند که تقریباً تمام اقیانوس هند و خلیج فارس را تحت تسلط بحری خود درآورده ، و با ایجاد پایگاهها ، تجارت شرق را در تحت انحصار خود در آورند و به کشتیهای هبج نیروی دریایی اجازه رفت و آمد در اقیانوس هند و خلیج فارس را ندهند و اینک در صورت اجازه نیز ، حق کشتیرانی بصورت کالای تجارتی و امتیازات دیگر اعذ کنند .

از طرف دیگر روسهای تزاری که ناظر استفاده‌های سرشار تجارتی دولت پرتغال در جریان قرن هفده در خلیج فارس بودند و معتقد بودند که در جهت گسترش امور تجارتی و نفوذ سیاسی خود باید به آبهای گرم اقیانوس هند از طریق خلیج فارس راه یابند ، در مدد آمدند که بنحوی وارد میدان عمل شده و نگارند که پرتغالیها از دورترین نقطه اروپا بیایند و محمولات گوناگون و حتی ایریشم شهرهای ساحلی بحر خزر را که در همسایگی آنهاست گرفته و به بازارهای اروپا صادر کنند . روسها مدتها برای اجرای این امر نقشه کشیده و تقلا کردند ولیکن نتیجه‌ای عایدشان نشد تا اینکه با روی کار آمدن پتر کبیر و مدرسیزه شدن نسبی نیروهای نظامی وضع رفته رفته بتفصیح سیاست توسعه طلبانه روسیه تغییر کرد .

روسها برای دست یافتن به دریای آزاد راههای دیگری نیز میشناختند ولی بعلل جغرافیایی و نظامی صلاح در آن دیدند که از راه سرزمین ایران به جنوب سرازیر شده و با تسلط خود بر خلیج فارس و خلیج عمان از طریق کنترل تنگه هرمز به آبهای گرم اقیانوس هند نیز دسترسی پیدا کرده تا بتوانند به گسترش تجارتی و نفوذ سیاسی خود در این منطقه ادامه دهند .

برای اجرای این نقشه ، جانشینان پتر کبیر در اول کوشیدند که به تنهایی با تسخیر گرجستان و دیگر سرزمینهای قفقاز راه را جهت پیاده